

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۶۹

### دیدگاه مادلونگ درباره اختلاف امام حسن علیه السلام و امام علی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۹

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۷

محمد رضا بارانی \*

زینب میرزایی مهرآبادی \*\*

ویلفرد مادلونگ (متولد ۱۹۳۰م) از جمله اسلام‌شناسان غربی است که می‌توان گفت رویکردی تقریباً منصفانه و انگیزه‌ای علمی در بررسی تاریخ اسلام دارد. وی در نوشته‌های خود درباره تاریخ زندگی امام حسن علیه السلام به موضوعاتی چون ازدواج‌ها و طلاق‌های امام، صلح امام، مفاد صلح‌نامه و زندگی خانوادگی ایشان پرداخته و کوشیده است شبهات مطرح شده از سوی دیگر اسلام‌شناسان غربی درباره امام حسن علیه السلام را پاسخ دهد. اما خود وی مطرح‌کننده مطالبی است که منشأ شبهاتی درباره امام حسن علیه السلام شده است؛ مانند اختلاف نظر آن حضرت با اهداف و برنامه‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تمایل نداشتن ایشان به تصدی خلافت و تأیید روش حکومت عثمان از سوی ایشان. این نوشتار به بررسی انتقادی این شبهات و پاسخ به آن‌ها بر اساس منابع تاریخی و روایی شیعی و سنی پرداخته است.

\* استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء علیه السلام؛ m.barani@alzahra.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء علیه السلام؛ rahamehr64@yahoo.com

کلیدواژگان: امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام، ویلفرد مادلونگ، مطالعات اسلامی در غرب، تاریخ صدر اسلام.

### مقدمه

امام حسن علیه السلام که پس از شهادت پدر به خلافت رسید، بعد از گذشت شش ماه و اندی مجبور به صلح و واگذاری خلافت به معاویه شد.<sup>۱</sup> برخی از دوستان ناآگاه و دشمنان آگاه، تصویر امام را به واسطه وجود مباحثی چون ازدواج‌های مکرر و صلح با معاویه، تحریف کرده‌اند و از امام چهره‌ای عافیت‌طلب و خوش‌گذران ساخته‌اند که از ترس جنگ و خون‌ریزی، به صلح با معاویه تن داده است. لذا ضروری است که پژوهشگران تاریخ اسلام، به بررسی دقیق و علمی زندگی فردی و سیاسی امام حسن علیه السلام بپردازند تا چهره واقعی ایشان به دور از هر گونه اغراق، جعل و یا تحریفی، با استناد به قرائن و شواهد تاریخی به همگان معرفی گردد.

اسلام‌شناسی که امروزه از آن تعبیر به *مطالعات اسلامی*<sup>۲</sup> می‌شود، شاخه‌ای از مطالعات گسترده *شرق‌شناسی*<sup>۳</sup> یا به تعبیر امروزی مطالعات شرق است، و منظور از آن هر گونه تلاشی است که از سوی دانشمندان غرب از زمان ظهور اسلام تا کنون برای شناخت ادبیات، زبان، متون دینی، تاریخ، اندیشه‌ها و فرهنگ سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان صورت گرفته است.<sup>۴</sup> درباره ارتباط شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی باید گفت که شرق‌شناسی یعنی توجه غرب به مطالعه در احوال، اوضاع، تاریخ، تمدن، فرهنگ و سایر شؤون زندگی شرق، که از نظر دامنه شمول و اطلاق، اعم از اسلام‌شناسی یا مطالعات اسلامی است و از نظر تکوین تاریخی، مؤخر بر توجه غرب به اسلام و در واقع یکی از موالید آن است.<sup>۵</sup>

غریبان در طی تماس‌های اولیه خود با مسلمانان در طول جنگ‌های صلیبی، بیشتر با اسلام سنی آشنا شده بودند و تشیع را از طریق منابع اهل سنت، فاطمیان و فرقه‌های تندرویی چون غرابیه و یا بعدها اسماعیلیه شناختند.<sup>۶</sup> بیشتر آنان در مطالعه تاریخ اسلام، منابع سنی را مرکز توجه خود قرار می‌دهند و برخی بر این باورند که تشیع به مثابه

شاخه‌ای فرعی از اسلام است که ماهیتی کفرآلود و ارتدادی دارد.<sup>۷</sup> اتان کلبرگ در مقاله خود با عنوان «مطالعات غرب در خصوص اسلام شیعی» بی‌توجهی به تشیع، و به ویژه شیعه امامی را متذکر شده و علت آن را این‌گونه شرح می‌کند:

آشنایی غربیان با تشیع از طریق فاطمیان و بعد اسماعیلیان صورت پذیرفت؛ چرا که در طی جنگ‌های صلیبی این فاطمیان بودند، نه شیعیان اثناعشری، که با جنگجویان صلیبی بی‌واسطه به مقابله پرداختند. اگر چه به فراخور حال در سوریه یا فلسطین برخوردهایی با شیعیان دوازده امامی صورت پذیرفت، اما این برخوردها نه توسط یک دولت مستقل مثل فاطمیان سازمان‌دهی شده بود و نه منزلت صوفیانه اسماعیلیان را داشت، در نتیجه برای نویسندگان جنگ‌های صلیبی از جذابیت کمتری برخوردار بود.<sup>۸</sup>

جان نورمن هالیستر از جمله علل بی‌توجهی به مطالعات شیعی را همین امر بیان می‌کند:

مذهب اثناعشری یا شیعه دوازده امامی، تا حد زیادی از آثار نویسندگان سنی که شیعیان را اهل بدعت می‌دانند شناخته شده است. ضرورت معرفی اصول اعتقادی شیعه بر اساس مآخذ شیعی دیرزمانی است که احساس شده است.<sup>۹</sup>

از جمله دیگر علل آن، می‌توان به سیطره اهل سنت بر مراکز قدرت و ثروت در طول تاریخ اسلام اشاره کرد. این امر سبب شده تا تشیع، در حاشیه مطالعات اسلامی قرار بگیرد. آرزینا لالانی در تأیید این سخن می‌گوید:

شیعه عموماً توسط فرق و مذاهب نویسندگان اهل سنت به عنوان فرقه‌ای منحرف از قاعده اسلام لحاظ می‌شود که نمایان‌گر ارتداد و ضدیت با اسلام اصیل است. بسیاری از اسلام‌شناسان غربی این دوگانگی را پذیرفته و با اسلام شیعی به عنوان یک ارتداد برخورد کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

وی در ادامه، دلیل این برخورد غربیان را در منابع مورد استفاده‌شان، که همانا منابع اهل سنت است، می‌داند. اتان کلبرگ در همین رابطه می‌گوید:

از آنجایی که نماینده جهان اسلامی - که اروپائیان چه به عنوان دوست و چه به عنوان فاتح با آن روبه‌رو بودند - اهل تسنن بود، عرف و آداب و رسوم و عقاید آنان تا حدی بر غربیان مکشوف بود؛ اما در مقابل، تشیع که در مناطقی دور از نفوذ غرب متمرکز بود، برای مدت‌های مدیدی همچون یک معما باقی ماند.<sup>۱۱</sup>

مجتبی مینوی نیز دلیل فوق‌الذکر را از جمله علل کم‌توجهی به شیعه می‌داند و معتقد است که:

از مذهب شیعه، اروپائیان قرون وسطی چیزی نمی‌دانستند، چون که از زمان انقراض فاطمیان مصر تا موقع ظهور صفویه، هیچ دولتی که مذهب شیعه را رسماً قبول کرده و ترویج کرده باشد وجود نداشت که مورد توجه اروپائیان قرار بگیرد.<sup>۱۲</sup>

این نگرش به تشیع، به مرور با وارد شدن کسانی چون هانری کرین، ماسینیون و دیگران به این عرصه، دست‌خوش تغییر شد، اما هنوز هم شاهدیم که کسی چون ویلفرد مادلونگ که به هیچ روی تحت تأثیر نگرش سنتی در باب اسلام شیعی قرار نگرفته و همواره تلاش کرده است تا مطالعات خود را در مسیری عاری از سوگیری و عنادورزی هدایت کند، گاه دچار اشتباه شده و در برخی موارد، ناخواسته متأثر از منابع ضعیف، استدلال‌های خود را مطرح کرده است. برای نمونه وی زمانی که به روابط امام حسن علیه السلام با پدرش علی علیه السلام پرداخته، متأثر از این دست منابع بیان می‌دارد که حسن علیه السلام و پدرش از نظر سیاسی با یک‌دیگر اختلاف دارند و حسن علیه السلام به هیچ روی شیوه حکومتی پدرش را قبول ندارد. این مقاله درصدد بررسی شبهات مطرح شده از سوی مادلونگ در زمینه روابط امام حسن علیه السلام با پدر و تفاوت رویکردهای آنان با یک‌دیگر است.

علت انتخاب مادلونگ و نقد دیدگاه‌های ایشان اثبات این مطلب است که با وجود افزایش شناخت غرب از تشیع و ورود اسلام‌شناسانی با رویکرد علمی به این عرصه، هنوز

شاهد کم توجهی آنان به منابع شیعی و بعضاً عدم شناخت آنان از این دست منابع هستیم. از سوی دیگر کتاب مادلونگ در بین نویسندگان و محققان ایرانی داخل کشور بسیار مورد توجه قرار گرفته است و برخی با استناد به برگزیدگی اثر او در ایران و دریافت جوایز، آن را کاملاً درست می دانند. بنابراین بررسی دیدگاه مادلونگ هم در کتاب *جانشینی حضرت محمد ﷺ* و هم در مقاله ای که در *دایرة المعارف ایرانیکا* دارد و به تحلیل وقایع زندگی امام حسن علیه السلام پرداخته است، می تواند برای پژوهشگران سودمند باشد؛ به ویژه این که با بررسی منابع این دو اثر، کمبود استفاده از آثار شیعی کاملاً مشهود است.

پرسش این است که دیدگاه های مادلونگ درباره روابط امام حسن علیه السلام با پدرش تا چه اندازه به واقعیت تاریخی نزدیک است؟ و فرضیه هم این است که این دیدگاه متأثر از منابع اهل سنت و گاه منابع ضعیف می باشد و با داده های تاریخی سازگاری ندارد. در باب تصویر امام حسن علیه السلام در آثار اسلام شناسان غربی تا به حال کتاب ها و مقاله هایی تألیف شده که البته در هیچ یک از آنها روابط امام حسن علیه السلام با پدرش محل بحث نبوده است. این آثار بیشتر به مسأله ازدواج های امام و نیز به بحث صلح پرداخته اند. از جمله این آثار می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

تصویر امامان شیعه در *دایرة المعارف اسلامی*: این اثر با هدف مشخص کردن کاستی های کتاب *دایرة المعارف اسلام* لیدن به نگارش درآمده و شامل نقد مقالات اسلام شناسان غربی است.<sup>۱۳</sup>

تصویر شیعه در *دایرة المعارف امریکانا*: یکی از مقالات کتاب *دایرة المعارف امریکانا* مقاله بسیار موجز و خلاصه «حسن و حسین»، نوشته دبلیو موتنگمیری وات است که محمدرضا غفوریان آن را نقد کرده است. غفوریان معتقد است که مطالبی را که این نویسنده بیان داشته، در منابع معتبر اهل سنت و شیعه گزارش نشده است؛<sup>۱۴</sup> این در حالی است که منبع مورد استفاده وات، کتاب دینوری بوده است. متأسفانه منتقد سعی نکرده تا با استفاده از منابع اسلامی، بطلان ادعاهای نویسنده را آشکار کند.

زندگی دوازده امام: جلد اول این کتاب که به تاریخ زندگانی امام پرداخته، یک فصل

بسیار کوتاه را به برخورد خاورشناسان با صلح امام حسن علیه السلام اختصاص داده است. این کتاب تنها به بیان دیدگاه‌های چند تن از خاورشناسان اکتفا کرده و بدون هیچ نقد و انتقادی و به شکل بسیار متعصبانه از اسلام‌شناسان با عنوان دشمن اعراب و اسلام یاد کرده است.<sup>۱۵</sup>

*نظریة الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية*: این کتاب نیز به گونه‌ای مختصر، پس از طرح نظرات برخی از مستشرقان مانند فیلیپ جتی، لامنس و دیگران پیرامون صلح امام حسن علیه السلام، بدون هیچ گونه نقدی، تنها بیان می‌دارد که چنین تفسیرهایی ناشی از ناآگاهی نسبت به جریان و جفاکاری بر امام حسن است، زیرا وی در سخت‌ترین و حساس‌ترین شرایط، خلافت را به دست گرفت و چاره‌ای جز صلح با معاویه نداشت.<sup>۱۶</sup>

#### ۱. شناسه مادلونگ

ویلفرد مادلونگ یکی از برجسته‌ترین اسلام‌شناسان معاصر به شمار می‌آید که در زمینه فرق و مذاهب اسلامی، تحقیقات برجسته و مهمی انجام داده است. وی در سال ۱۹۳۰ میلادی در شهر اشتوتگارت آلمان متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی به دانشگاه قاهره رفت و در سال ۱۹۵۳ موفق به اخذ لیسانس در ادبیات عرب و تاریخ اسلامی شد. وی سپس به تحصیلات عالی در موطن خود ادامه داد و در سال ۱۹۵۷ از دانشگاه هامبورگ درجه دکتری در مطالعات اسلامی را دریافت کرد.<sup>۱۷</sup>

وی کتب و مقالات پرشماری در زمینه تاریخ اسلام به رشته تحریر درآورده که از آن جمله می‌توان به کتاب‌هایی چون *مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه*، ترجمه جواد قاسمی، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، *جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله*، و مقالاتی چون «شیعه و معتزله»، ترجمه احمد آرام، «شیعه در حدیث دیگران»، زیر نظر مهدی محقق، و «ملاحظاتی پیرامون کتاب‌شناسی فرق امامیه»، ترجمه چنگیز پهلوان اشاره کرد.<sup>۱۸</sup>

یکی از ویژگی‌های آثار مادلونگ که آن را از دیگر آثار نوشته شده در این عرصه متمایز می‌کند، توجه به منابع و دیدگاه‌های شیعه در باب بسیاری از وقایع صدر اسلام

است. وی چه در کتاب *جانشینی حضرت محمد ﷺ* و چه در مقاله‌ای که درباره امام حسن علیه السلام در *دایرة المعارف ایرانیکا* نوشته است، سعی کرده تا مواضع شیعه و سنی را با هم لحاظ کند تا با نگرشی بی‌طرفانه و بدون غرض به تحلیل وقایع تاریخ اسلام به شکل عام و تاریخ زندگی امام حسن علیه السلام به صورت خاص بپردازد. این در حالی است که اسلام‌شناسان دیگر چون لامنس (۱۸۶۲-۱۹۳۷م)، والیری (م۱۹۸۹م) و دونالدسون تنها، یا بیشتر، با تکیه بر آثار اهل تسنن، کتاب یا مقاله خود را به رشته تحریر درآورده‌اند. البته مادلونگ نیز گاه تحت تأثیر منابع ضعیف قرار گرفته و تحلیل قوی و جامعی ارائه نداده است و همان گونه که ذکر شد در بخش مربوط به روابط امام حسن علیه السلام با امام علی علیه السلام به مباحثی اشاره کرده که جای تأمل بیشتری دارد.

بر اساس آنچه مادلونگ بیان داشته است، اختلافات امام حسن علیه السلام با امام علی علیه السلام را می‌توان در دو بعد سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار داد. آنچه ما در این مقاله درصدد بررسی آن هستیم، بررسی تاریخی دیدگاه‌های مادلونگ در این زمینه است.

## ۲. بررسی دیدگاه مادلونگ در زمینه اختلاف سیاسی

اسلام‌شناسان غربی همچون گوستاو ویل (۱۸۰۸-۱۸۸۹م)، مویر (۱۸۱۹-۱۹۰۵م)، دوزی (۱۸۲۰-۱۸۸۳م)، لامنس، والیری و دونالدسون بر این باورند که امام حسن علیه السلام بر خلاف پدرش، فردی صلح‌جو و راحت‌طلب بود که به جنگ و مسائل سیاسی چندان علاقه‌ای نداشت.<sup>۱۹</sup> بروکلمان (۱۸۶۸-۱۹۵۶م) نیز می‌نویسد:

بعد از علی علیه السلام، پسر نالایق وی حسن علیه السلام [به عنوان جانشین در نظر

گرفته شد، اما کسی نتوانست وی را به اعزام لشکری بر ضد معاویه تهییج کند؛

او از ادعای خود نسبت به خلافت در عوض پرداخت پنج میلیون درهم از خزانه

کوفه چشم پوشید.<sup>۲۰</sup>

سایکس (۱۸۶۷-۱۹۴۵م) و ساندرز (۱۹۱۰-۱۹۷۲م) نیز معتقدند از آنجایی که امام بیشتر در پی خوش‌گذرانی<sup>۲۱</sup> بود و از حضور در میدان جنگ می‌ترسید با معاویه صلح کرده است.<sup>۲۲</sup> سایکس اگر چه کوفیان را متلون و دمدمی مزاج توصیف کرده است، اما آن را

واکنشی در قبال رفتار امام حسن علیه السلام می‌داند.<sup>۲۳</sup> جان نورمن هالیستر نیز امام را فردی فاقد ویژگی‌های لازم جهت حفظ خلافت می‌داند.<sup>۲۴</sup> وان کرامر (۱۸۲۸-۱۸۸۹م) نیز ادعای فوق را پذیرفته و ضعف و ترسویی وی را دلیل کناره‌گیری امام عنوان کرده است.<sup>۲۵</sup> امام در آثار اسلام‌شناسان غربی بیشتر فردی ساده‌لوح و ترسو توصیف شده که کمترین علاقه‌ای به امور سیاسی و خلافت نداشت و در نتیجه فرد مناسبی برای رهبری جامعه نبود.<sup>۲۶</sup>

لامنس از جمله اسلام‌شناسانی است که در مقاله خود در *دایرة المعارف اسلام* سعی در بسط این موضوع و اثبات آن دارد. وی می‌نویسد:

با آن که یاران امام بسیار تلاش کردند که وی را به جنگ با شام قانع کنند، اما کم‌همتی و سوء تدبیر او باعث شده بود که فقط به فکر تفاهم و توافق با معاویه باشد. این مسأله به اختلاف وی با اهل عراق منجر شد. در این راستا یارانش شایع ساختند که مخالفان، امامشان را مجروح ساخته‌اند؛ در حالی که این جراحت، صرفاً اسمی و به این خاطر شایعه‌سازی شده بود که بهانه صلح با معاویه واقع شود.<sup>۲۷</sup>

این استدلال وی بر دیگر اسلام‌شناسان نیز اثر گذاشت و کسانی چون والیری و دونالدسون نیز عیناً همین رویکرد را در آثار خویش دنبال کردند.

#### ۱-۲. طبیعت صلح‌جوی امام حسن علیه السلام و مخالفت با روحیه نظامی پدر

مادلونگ بر خلاف اسلام‌شناسان دیگر، امام را خوش‌گذران و یا ترسو نمی‌داند، اما او نیز معتقد است که امام حسن علیه السلام طبیعتی صلح‌جو و آرام داشت. وی در ادامه بیان می‌دارد که امام به علت داشتن چنین روحیه‌ای نمی‌توانست پیگیری‌های نظامی پدرش را بپذیرد و گاهی با صراحت بر او خرده می‌گرفت و از وی می‌خواست تا عطای حکومت را به لقایش ببخشد و کوفه را ترک کرده، به مکان خلوتی برود.<sup>۲۸</sup>

مشخص نیست که مادلونگ بر چه اساسی چنین نتیجه گرفته است که امام فردی صلح‌جو است به حدی که از جنگ برای دفاع از منافع خود و مردمش نیز روی‌گردان است. او حتی مأخذی که در آن امام به پدرش پیشنهاد کناره‌گیری از مواضعش را داده،

ذکر نکرده است. این در حالی است که امام حسن علیه السلام به خوبی می‌دانست که این مردم بودند که پس از قتل عثمان با پافشاری، امام علی علیه السلام را وادار به پذیرش خلافت کردند. در فرازی از *نهج البلاغه* از زبان خود امام علی علیه السلام چنین آمده که مردم برای گرفتن بیعت، چنان به خانه وی هجوم آوردند که نزدیک بود حسن و حسین در زیر پاهای آنان لگدمال شوند.<sup>۲۹</sup> امام حسن علیه السلام که خود شاهد چنین ماجرابی بوده، چگونه ممکن است از پدرش خواسته باشد که حکومت را رها کند تا به گفته مادلونگ مردم دگر بار با یک‌دیگر بر سر تعیین خلیفه متحد شوند.

### ۲-۲. هم‌گرایی با خلافت عثمان

مادلونگ می‌گوید که روحیه امام حسن علیه السلام با عثمان سازگاری بیشتری داشت. به گمان او امام حسن علیه السلام موقعیت اشرافی عثمان و نفرتش از خون‌ریزی را می‌ستود و تصورش این بود که پدرش باید برای نجات جان خلیفه کوشش بیشتری می‌کرد.<sup>۳۰</sup> ستایش از موقعیت اشرافی عثمان و سیاست نظامی وی مبنی بر دوری از خون‌ریزی در دیدگاه مادلونگ بدون ارائه سند و مأخذ است و با بررسی منابع، چنین چیزی یافت نشد. در زمینه کشته شدن عثمان نیز دگر بار تحلیل‌های مادلونگ با قرائن تاریخی ناسازگار است. گزارش مسعودی در *مروج الذهب* چنین است که علی علیه السلام بعد از شنیدن خبر کشته شدن عثمان بسیار عصبانی و ناراحت شد و پسران خود را سرزنش کرد و گفت که چطور با بودن شما در آن جا عثمان کشته شد و حتی به صورت حسن علیه السلام سیلی زد و بر سینه حسین علیه السلام کوفت. وی پسرانش را مأمور نگهبانی از خلیفه کرده بود، ولی آنان نتوانستند از عثمان در مقابل مخالفان محافظت نمایند.<sup>۳۱</sup> بنابراین اگر قرار به سرزنش کسی باشد، این امام حسن علیه السلام است که باید به خاطر کوتاهی در حفاظت از عثمان سرزنش شود نه این که امام حسن علیه السلام پدرش را سرزنش کند.

### ۲-۳. تمایل نداشتن به جانشینی پدر

به عقیده مادلونگ امام حسن علیه السلام به علت داشتن روحیاتی چون صلح‌جویی و جنگ‌گریزی، بعد از پدر چندان تمایلی به پذیرش مقام رهبری نداشت؛ ولی از آنجا که

نمی‌توانست شیعیان را در مقابل امیال کینه‌توزانه معاویه تنها رها کند، مجبور به پذیرش مقامی شد که جاذبه‌ای برای وی نداشت.<sup>۳۳</sup> وی در ادامه بیان می‌دارد که سخنان حسن علیه السلام [در هنگام بیعت، موجب بدگمانی و تردید یارانش گردید، که به نظر وی با توجه به سابقه مخالفت او با جنگ، چنین سوء ظنی چندان هم نامعقول نبود. از طرف دیگر پیشگامی عبیدالله بن عباس، در بیعت با حسن علیه السلام] به بیشتر شدن این تردیدها دامن زد.<sup>۳۳</sup>

در این زمینه باید گفت که امام بارها بر این نکته که خلافت حق اوست و تنها از روی اجبار است که آن را به معاویه وامی‌گذارد<sup>۳۴</sup> تصریح داشته است. وی در نامه‌ای که در ابتدای خلافت خویش به معاویه نوشت، مسأله حقانیت اهل بیت علیهم السلام را یادآور شده، ضایع شدن حقوق آن‌ها را از همان روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متذکر گردید.<sup>۳۵</sup> امام بعد از بیعت نیز در خطبه‌ای، اهل بیت را مصداق آیه تطهیر خواند و بیان کرد که مقصود از ذوی القربی همین خاندانند و این گونه بار دیگر مسأله امامت خاندان پیامبر را مطرح کرد.<sup>۳۶</sup>

امام در یکی از نامه‌هایش به معاویه، آشکارا موضع جنگ‌جویی خود در برابر وی را مشخص کرد و به معاویه گفت:

همانا تو ای معاویه! در پنهانی مردان را به سوی من می‌فرستی، گویا تو سر ستیز و جنگ داری؛ و من نیز در آن شبهه و تردیدی ندارم. چشم به راه آن باش که به جنگ تو خواهم آمد.<sup>۳۷</sup>

به گواهی منابع، امام زمانی که از هدف معاویه آگاهی یافت، برای مردم سخنرانی کرد و از آنان خواست تا در اردوگاه نخيله حضور یابند. اما مردم کوفه سستی کردند و حاضر به رفتن نبودند به گونه‌ای که حجر بن عدی آنان را سرزنش کرد.<sup>۳۸</sup> در ساباط مداین نیز تنها با شنیدن شایعه قتل قیس بن سعد شورش کرده، امام را زخمی کردند.<sup>۳۹</sup>

در نتیجه این سپاهیان بودند که تمایلی به درگیری نداشتند و به علت ترس از معاویه جنگ را خوش نداشتند؛<sup>۴۰</sup> به نظر می‌رسد، جنگ صفین و وقایع پس از آن، سبب ترس شدید کوفیان از معاویه گردیده بود. از طرفی معاویه هم با جنگ نرم و تبلیغاتی و روانی،

اراده سپاهیان کوفه را بیش از پیش سست کرده بود. گفته شده که معاویه برای فریفتن عبدالله یا عبیدالله بن معاویه، به دروغ گفته بود که حسن علیه السلام با من صلح کرده است.<sup>۴۱</sup> وی حتی سعی کرد که قیس را نیز با نیرنگ بفریبد که موفق نشد.<sup>۴۲</sup> زمانی که فرستاده او برای مذاکره با امام آمده بود، در اردوگاه شایعه ساخت که حسن بن علی و معاویه با هم صلح کرده‌اند و به این ترتیب بذر بدگمانی به امام را در دل سپاهیان کوفه کاشت و کوفیان بعد از شنیدن سخنان امام شورش کردند.

حتی برخی مورخان غربی اذعان داشته‌اند که بعد از زخمی شدن امام حسن علیه السلام عده‌ای تصمیم گرفته بودند که ایشان را به معاویه تسلیم کنند تا به این ترتیب صلح مطلوبی را به دست آورند.<sup>۴۳</sup> شیخ مفید نیز این روایت را در کتاب خود آورده است که بعد از زخمی شدن امام حسن علیه السلام، عده‌ای مخفیانه به معاویه نامه نوشتند که حاضرند از او اطاعت کنند ... و ضمانت کردند که امام علیه السلام را تحت فرمان معاویه درآورند یا این که در اولین فرصت او را بکشند.<sup>۴۴</sup>

نکته دیگری که مادلونگ به آن اشاره دارد، انتخاب عبیدالله بن عباس به عنوان فرمانده سپاه است. به گمان وی انتخاب این فرد، خود نشانه تمایل امام به صلح است.<sup>۴۵</sup> این تنها مادلونگ نیست که چنین دیدگاهی را مطرح کرده است، بلکه کسانی چون والیری و ولهاوزن نیز چنین ادعا کرده‌اند. والیری می‌نویسد: «از آنجایی که حسن علیه السلام [تصمیم گرفته بود که با دشمن مذاکره کند، قیس را از خود دور ساخته است].»<sup>۴۶</sup>

اما باید توجه داشت که در منابع درباره این که قیس فرمانده سپاه بود یا ابن عباس اتفاق نظری وجود ندارد؛ برخی از قیس و برخی دیگر از ابن عباس به عنوان فرمانده سپاه پیش‌قراول نام برده‌اند. طبری و ابن اعثم، قیس را فرمانده سپاه پیش‌قراول می‌دانند.<sup>۴۷</sup> ابن اثیر نیز به این اختلاف نظر اشاره کرده است و می‌نویسد: «زمانی که حسن علیه السلام به مدائن رسید، قیس بن سعد بن عباده انصاری را به عنوان فرمانده سپاه پیش‌قراول تعیین کرد». بعد در ادامه می‌گوید: «برخی گویند: نه چنین بود؛ بلکه فرماندهی مقدمه لشکر با عبدالله بن عباس بود نه قیس و عبدالله خود قیس را فرمانده طلایه لشکر کرده بود.»<sup>۴۸</sup>

دیگر این که در این که کدام یک از پسران عباس (عبدالله یا عبیدالله) فرماندهی را بر عهده داشتند، نیز در منابع اتفاق نظری وجود ندارد. ولهاوزن با اشاره به این مطلب می‌نویسد:

در زمان حکومت عباسیان، بسیار خطرناک بود که درباره این مرد مقدس (یعنی عبدالله) حقیقت بازگو شود؛ بنابراین یا شرح و توصیفاتی به نقشی که وی بازی کرده بود اضافه می‌کردند و یا به طور کامل او را از ماجرا خارج می‌کردند. اما زهری - که از قدیمی‌ترین راویان است و پیش از روی کار آمدن عباسیان در گذشته است - می‌گوید که: «عبدالله بن عباس اشاراتی مبنی بر تمایل حسن علیه السلام به صلح را دید، بر وی پیش‌دستی کرد و از معاویه برای خود امنیت و پول طلب کرد». عوانه در این باره چیزی نمی‌گوید. ولی یعقوبی به جای اسم معروف عبدالله، آن را به عبیدالله بن عباس تبدیل کرده که برادر جوان‌تر عبدالله است. مدائنی هم از مشاجره محدثان درباره این که این شخص که در زمان حکومت امام حسن علیه السلام به سمت معاویه رفت، عبدالله است یا عبیدالله، آگاه بوده و نتیجه گرفته که او عبیدالله است. عمر بن شبه و بلاذری هم همین نظر را داشته‌اند.<sup>۴۹</sup>

به عقیده ولهاوزن (۱۸۴۴-۱۹۱۸م) از آنجایی که عباسیان نمی‌توانستند این خفت و خواری را تحمل کنند که جدشان اولین نفری بوده که با امویان خدا شناس پیمان بسته، بنابراین برادر وی یعنی عبیدالله را در این ماجرا مقصر جلوه داده‌اند.<sup>۵۰</sup> از سوی دیگر هنگامی که عبیدالله حاکم یمن بود، بسر بن ارطاة از سوی معاویه به آن دیار لشکر کشیده و پسران وی را به طرز فجیعی کشته بود، از این رو قابل قبول به نظر نمی‌رسد که عبیدالله به سمت قاتل پسران خود رفته و با او صلح کرده باشد.<sup>۵۱</sup>

بنابراین بر پایه این نظریه، دیگر نمی‌توان بر امام علیه السلام خرده گرفت که چرا فردی نالایق را در رأس سپاه قرار داده است؛ زیرا عبدالله بن عباس به ظاهر فرد لایق و

توانمندی بود که حتی علی علیه السلام نیز به وی اطمینان داشت و در دوران خلافت خود، حکومت بصره را به او سپرده بود.<sup>۵۲</sup> وی، آن گونه که در منابع آمده، در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در جنگ صفین نیز فرمانده جناح چپ سپاه امیرالمؤمنین بود که سرداری قریش، بنی اسد و کنانه با او بود.<sup>۵۳</sup> در آخر هم‌رأی با باقر شریف قرشی باید گفت که عبدالله بن عباس به تنهایی مسؤول سپاه نبود و قیس بن سعد و سعید بن قیس نیز در این امر با وی شریک و همراه بودند.<sup>۵۴</sup>

#### ۲-۴. رویارویی با سیاست جنگی امام علی علیه السلام

به عقیده مادلونگ، امام حسن علیه السلام با رویکرد پدر و سیاست جنگی وی مخالف بوده است؛ او می‌نویسد:

*ایستادگی‌های جسورانه علی در مقابله با اکثریت قریش و مخالفت‌های مذهبی*

*گذشته و نیز جنگ‌های خونین داخلی، حسن را به وحشت انداخته بود. گرچه وی*

*معاویه را انسان نابه‌کاری می‌دانست اما حتی چنین امری نیز نمی‌توانست*

*توجه‌کننده خون‌ریزی عظیم بین مسلمانان باشد و اختلاف بین قبایل را دامن زند.*<sup>۵۵</sup>

او همچنین در مقاله‌ای که در *دائرة المعارف ایرانیکا* درباره امام حسن علیه السلام نگاشته

است، به صراحت بیان می‌دارد که:

*حسن علیه السلام با سیاست جنگی پدرش مخالف بود، زیرا به عقیده وی، این*

*سیاست، جامعه مسلمین را بخش‌بخش کرده است. به همین علت است که*

*هنگامی که علی علیه السلام در سر راهش به مکه برای رویارویی با شورشیان قریش*

*در بصره در ناحیه ریزه توقف کرده بود، حسن نزد پدرش رفت و با گریه و*

*التماس از وی خواست که عقب‌نشینی کند و صبر کند تا اعراب در یافتن رهبر*

*دگر بار متحد شوند، ولی علی علیه السلام پیشنهاد وی را رد کرد.*<sup>۵۶</sup>

آنچه مادلونگ درباره اختلاف نظر امام با پدرش مطرح کرده، با آنچه در منابع آمده

سازگار نیست. امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای که بعد از وفات پدرش ایراد نمود به صراحت

مواضع پدر را مورد تأیید قرار می‌دهد. او پدرش را مردی معرفی می‌کند که اعمالش بی‌نظیر بود و یادش برای همیشه در اذهان باقی می‌ماند.<sup>۵۷</sup> جالب این که این نکته از دید مادلونگ دور نمانده و خود نیز در کتاب *جانشینی پیامبر آن* را نقل می‌کند ولی در ادامه بار دیگر بیان می‌دارد که این اظهار وفاداری به فرمانده مرحوم و ستایش جهادهای او در راه اسلام، برای مدتی اختلاف نظری را که بین پدر و پسر بود پنهان نگه داشت.<sup>۵۸</sup> حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر امام با سیاست‌های جنگی پدرش مخالف است چرا باید در مقابل همه به تأیید چنین سیاستی پردازد؟

از طرفی نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ق) هم روایتی را در کتاب خود آورده که نه تنها حاکی از تأیید امام حسن علیه السلام بر سیاست‌های پدرش است، بلکه نشان می‌دهد که امام حسن علیه السلام حتی در زمان پدر این موقعیت را داشته که مخالفت خود را با ایشان آشکار کند و به جای ایشان به حکومت بنشیند ولی امام به سرزنش فرد پیشنهادکننده می‌پردازد. او می‌گوید که در طی جنگ صفین:

عبیدالله بن عمر بن خطاب نزد حسن علیه السلام آمد و به او گفت که پدرت قریش را سخت آزرده است. از این رو آنان وی را دشمن دارند، آیا مایلی که به جای او به خلافت بنشینم و ما امر ولایت را به تو بسپاریم؟ امام در جواب او فرمود: نه، به خدا سوگند که چنین کاری ناشدنی است. سپس گفت: من تو را چنین می‌بینم که امروز یا فردا کشته می‌شوی، آیا شیطان این ماجرا را برای تو نیاراسته و چنان نفریفته که این گونه با خوی و نیرنگی که به خوی و رفتار زنان شامی می‌ماند درآمده‌ای؟<sup>۵۹</sup>

امام حسن علیه السلام حتی در نبرد صفین، بعد از پدر به خطبه ایستاد و مردم را به اتحاد با یک‌دیگر برای نبرد با دشمن دعوت کرد و از آنان خواست که روحیه پیکارجویی را رها نکنند که ترک آن، رشته پیوند را از بین می‌برد.<sup>۶۰</sup> وی همچنین روایت کرده که پسران علی علیه السلام در این نبرد از وی حمایت می‌کردند.<sup>۶۱</sup> این نیز خود سندی دیگر بر رد ادعای مادلونگ مبنی بر مخالفت امام حسن علیه السلام با سیاست‌های جنگی امام علی علیه السلام است.

## ۲-۵. نقش کمرنگ امام حسن علیه السلام در جنگ‌های پدرش

مادلونگ معتقد است که امام حسن علیه السلام بنا بر عللی چون صلح‌جویی و نیز مخالفت با سیاست‌های جنگی پدر، تمایلی به شرکت در جنگ‌های زمان امام علی علیه السلام نداشت و اگر چه در این جنگ‌ها شرکت کرده است اما حضور وی، حضوری برجسته نبود. وی می‌نویسد: «او در میان کسانی که در نبرد جمل و صفین حضور داشته‌اند، بوده اما به عنوان شرکت‌کننده‌ای برجسته نبوده است».<sup>۶۲</sup> این در حالی است که خود وی در جای دیگری از این مقاله بیان کرده است که علی علیه السلام در نبرد جمل، فرزندش حسن علیه السلام را به همراه عمار بن یاسر برای جمع‌آوری سپاه به کوفه فرستاد و او موفق شد سپاهی در حدود شش یا هفت هزار مرد را فراهم آورد و آنان را به سمت ذوقار برای پیوستن به لشکر علی علیه السلام رهبری کند.

به روایت منابع، امام حسن علیه السلام در جنگ‌های زمان پدر خود حضوری فعال داشت و همان گونه که خود مادلونگ نیز تصریح دارد، ایشان به عنوان نماینده امام علی علیه السلام برای جذب نیرو و تشویق مردم در پیوستن به سپاه، به کوفه فرستاده شد.<sup>۶۳</sup> ابوحنیفه در *الاحبار الطوال* آورده که علی علیه السلام در واقعه جمل، امام حسن علیه السلام و عمار بن یاسر را به کوفه گسیل داشت، زیرا ابوموسی اشعری از پیوستن کوفیان به سپاه حضرت ممانعت به عمل آورده بود. با ورود امام حسن علیه السلام به کوفه، مردم به وی پاسخ مثبت دادند و نه هزار و شش صد و پنجاه تن با وی همراه شدند و امام آنان را تا ذوقار هدایت کرد.<sup>۶۴</sup> طبری و مسعودی نیز این مطلب را ذکر کرده‌اند؛ البته تنها با این تفاوت که مسعودی تعداد کسانی را که با وی همراه شدند، شش هزار و پانصد نفر دانسته است.<sup>۶۵</sup>

اگر آن گونه که مادلونگ مطرح می‌کند امام حسن علیه السلام با جنگیدن با اهل بصره مخالف بوده، به حدی که با گریه و التماس از پدرش خواسته که جنگ را ترک کند، به چه علت قبول کرده که به عنوان قاصد راهی کوفه شود و پس از شمامت ابوموسی اشعری، مردم را برای پیوستن به لشکر امام علی علیه السلام تشویق کند؟ مگر این که سیاست جنگی پدر را قبول داشته و با وی هم عقیده بوده باشد.

## جدول ۱: اختلافات سیاسی

دیدگاه مادلونگ	اختلاف سیاسی	
۱. طبیعت صلح‌جو؛ ۲. بی‌علاقگی به حکومت؛ ۳. رها کردن حکومت؛ ۴. هم‌گرایی با خلافت عثمان؛ ۵. همراهی با موقعیت اشرافی عثمان؛ ۶. اعتقاد به کوتاهی امام علی <small>علیه السلام</small> در نجات عثمان.	اندیشه سیاسی	۱
۱. مقابله علی <small>علیه السلام</small> با اکثریت قریش؛ ۲. سیاست جنگی امام علی <small>علیه السلام</small> ؛ ۳. همراهی نکردن با پدر در نبردها.	نظامی‌گری	۲
۱. درخواست کناره‌گیری پدر از حکومت؛ ۲. تعیین رهبری جدید؛ ۳. اجبار در پذیرش حکومت؛ ۴. انتخاب رهبر جدید از سوی عرب.	مخالفت با خلافت امام علی <small>علیه السلام</small>	۳

## ۳. بررسی دیدگاه مادلونگ در زمینه مناسبات خانوادگی

۳-۱. مطلق بودن امام حسن علیه السلام

درباره تمایلات امام حسن علیه السلام به ازدواج و طلاق، مباحث زیادی در آثار اسلام‌شناسان غربی آمده است و هر یک به نوعی به این موضوع پرداخته‌اند. کم و بیش بیشتر آنان مطلق بودن امام را پذیرفته و از آن جهت ایشان را مورد شماتت قرار داده‌اند. برای روشن شدن بحث، دیدگاه‌های برخی از آن‌ها در اینجا آورده شده است.

سر ویلیام مویر (۱۸۱۹-۱۹۰۵م) در کتاب خود *تاریخچه خلفای اولیه*<sup>۶۶</sup> در این باره

می‌نویسد:

تمایلات نفسانی، عنوان ناخوشایند مطلق را برای وی به ارمغان آورد، چرا که تنها از طریق طلاق‌های مکرر بود که او می‌توانست اشتیاق به ازدواج جدید را با قانون الهی، که همسران شرعی را به چهار زن محدود می‌کرد، هماهنگ سازد. گفته شده که وی از روی هوس هفتاد و بر طبق گزارشی دیگر نمود زن را طلاق داد. سران قبایل به علی شکایت کردند که پسرش مکرراً با دختران آنها ازدواج می‌کند و آنها را طلاق می‌دهد. علی [ع] در پاسخ می‌گفت که علاج در دست خودتان است؛ شما باید از دادن دخترانتان به همسری وی اجتناب کنید.<sup>۶۷</sup>

لامنس نیز به شکلی بسیار کوتاه و بدون آوردن تعداد همسران، تنها بیان داشته که اخلاق آزاد و عدم تعهدش در ازدواج باعث گردید که به مطلق معروف گردد و با پدرش اختلاف پیدا کند.<sup>۶۸</sup> سر پرسی سایکس، دونالدسون و وچیا والیری از جمله دیگر اسلام‌شناسان غربی هستند که به مطلق بودن امام تصریح دارند.<sup>۶۹</sup>

مادلونگ این روایات را که از امام حسن علیه السلام چهره‌ای شهوت‌ران ساخته، افسانه‌ای و خصمانه می‌داند و معتقد است که هیچ یک اعتبار چندانی ندارد.<sup>۷۰</sup> به نظر وی آن چنان که از روایات مربوط به ازدواج‌های امام حسن علیه السلام بر می‌آید، وی مردی صاحب وقار و دارای روحیه‌ای آشتی‌جویانه، با حلمی بسیار که شایسته سیدی واقعی می‌باشد، توصیف شده است.<sup>۷۱</sup> وی حتی بیان می‌کند که واژه مطلق به معنی کسی که زیاد طلاق می‌دهد نیست. بلکه مراد از این واژه درباره امام حسن علیه السلام، به واقعه طلاق دادن نوه ابوبکر، حفصه دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر، برمی‌گردد که امام به علت اتهام ناروایی که منذر بن زبیر به همسرش بسته بود، او را در کمال ادب و احترام طلاق می‌دهد و بعد از این که نادرستی اتهام مشخص می‌شود، امام به مطلق یعنی کسی که آماده طلاق دادن بر اساس گفته‌های پوچ دیگران است مشهور می‌شود؛<sup>۷۲</sup> بنابراین کلمه مطلق به غلط تفسیر شده و اصلاً معنی معتاد به طلاق نمی‌دهد. به طور کلی مادلونگ سیمایی را که در برخی

منابع از امام حسن علیه السلام ترسیم شده مغرضانه و غیر واقعی تلقی کرده است. به اعتقاد مادلونگ، حسن علیه السلام فردی شریف و با وقار بود. آمادگی وی برای طلاق دادن، به هیچ روی نشانه انحراف جنسی وی نبوده است. او روایاتی را که چهره کاملاً متفاوتی از نوه پیامبر ارائه داده‌اند، بی‌اعتبار و مبهم و بی‌اساس می‌خواند.<sup>۷۳</sup> وی می‌نویسد:

*بیشتر این روایات مخدوش از مدائینی نقل شده است. او بود که عدد ۹۰ زن*

*را به امام نسبت داد؛ ولی جالب این جاست که مدائینی تنها یازده تن از آنان را*

*اسم برده و حتی نتوانسته نام یک زن بیش از همان تعداد را برای نمونه بیاورد<sup>۷۴</sup>*

*... آنچه مسلم است این است که حسن علیه السلام [در زمان حیات پدر خود تنها با سه*

*تن ازدواج کرد که دلیل آن هم همبستگی‌های سیاسی با سران دیگر قبایل بود.*

مادلونگ به هیچ وجه این روایت را که امام علی علیه السلام کوفیان را از ازدواج با امام

حسن علیه السلام منع کرده باشد نپذیرفته و می‌گوید:

*حسن علیه السلام [در زمان پدر خود اصلاً در چنین موقعیتی نبود که خود برای*

*انتخاب همسر تصمیم بگیرد. همان طور که علی علیه السلام [پیش از او چنین موقعیتی*

*را نداشت.<sup>۷۵</sup>*

### ۲-۳. سیاسی بودن ازدواج‌ها

نکته قابل تأمل در این است که به عقیده مادلونگ، این ازدواج‌ها صرفاً سیاسی بوده و به

خواست امام علی علیه السلام و بدون رضایت قلبی امام حسن علیه السلام صورت گرفته است. او می‌نویسد:

*نادرستی تمامی این قصه‌ها و روایت‌ها، نیاز به بحث مفصلی ندارد. قابل ذکر*

*است که سه ازدواج مشخص حسن علیه السلام در زمان پدرش بود که به دستور*

*علی علیه السلام، بزرگ‌خاندان، انجام گرفت. علی علیه السلام به منظور برقرار کردن*

*همبستگی‌های سیاسی سران قبایل، تصمیم به این ازدواج‌ها می‌گرفت. از آنجا که*

*آرمان‌های سیاسی حسن علیه السلام با پدرش یک‌سان نبود، احتمالاً او این ازدواج‌های*

*سنتی را با نگرشی متفاوت از دید پدرش می‌نگریست.<sup>۷۶</sup> وی مطمئناً این*

ازدواج‌ها را به علت بیعت‌های سیاسی به نفع پدرش انجام می‌داده است. به همین خاطر است که کنیه‌اش را از اولین فرزندش از نخستین زنی که خود آزادانه بعد از مرگ علی علیه السلام انتخاب کرد، یعنی خوله دختر منظور بن زبان، دختر رئیس قبیله فزاره گرفت. حتی به نظر می‌رسد که حسن علیه السلام قصد داشته که این پسرش را وارث اصلی خود کند؛ ولی هنگامی که محمد وفات یافت، حسن علیه السلام دومین پسر خوله را که حسن نام داشت به عنوان وارثش جهت کنترل بر اموال خانواده انتخاب کرد.<sup>۷۷</sup>

ممکن است مادلونگ با اصل قرار دادن اختلاف نظر سیاسی بین امام حسن علیه السلام و حضرت علی علیه السلام، تمامی مسائل دیگر را بر همین اساس ارزیابی کرده باشد. به گفته خود وی در آن زمان هیچ کس بدون نظر بزرگ خانواده حق ازدواج نداشته است و این امری طبیعی بوده است. حال سؤال اینجاست که مادلونگ از چه رو می‌گوید که امام حسن علیه السلام با این ازدواج‌ها موافق نبوده است؟ تنها دلیلی که وی مطرح می‌کند این است که حسن علیه السلام کنیه‌اش را از پسر زنی گرفته که خود انتخاب کرده است؛ این در حالی است که برخی معتقدند این کنیه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام داده است.<sup>۷۸</sup>

### ۳-۳. الگو نبودن پدر برای امام حسن علیه السلام

مادلونگ بدون ارائه شواهد و دلایل کافی مطرح می‌کند که حسن علیه السلام پدر بزرگش را الگوی خود قرار داده بود، نه پدرش را. او دو تن از پسرانش را محمد نامید ولی هیچ یک را علی ننامید.<sup>۷۹</sup> این که امام حسن علیه السلام پیامبر را الگوی خود قرار دهد، لزوماً به این معنی نیست که شیوه و عملکرد پدر خود را قبول ندارد. پیامبر همان گونه که در قرآن هم آمده، اسوه حسنه است<sup>۸۰</sup> و باید الگوی تمامی مسلمان باشد و این تنها امام حسن علیه السلام نیست که وی را الگوی خود قرار داده، بلکه امام علی علیه السلام نیز پیامبر را الگو و معیار خود قرار داده بود. این گفته مادلونگ هم که امام حسن علیه السلام دو تن از فرزندان خود را محمد نامید، جای تردید دارد؛ چرا که بر اساس آن چه در کتاب *الارشاد* آمده، امام حسن علیه السلام هشت فرزند پسر داشت که نام هیچ یک از آنان محمد نیست.<sup>۸۱</sup> ممکن است مادلونگ با استناد به این

که امام حسین علیه السلام تمام فرزندان خود را علی نامید، چنین نتیجه گرفته باشد که امام حسن علیه السلام به علت عدم علاقه به پدرش چنین کاری نکرده است.

### جدول ۲: مناسبات خانوادگی

اختلافات	دیدگاه مادلونگ
ازدواج‌ها و طلاق‌ها	<p>۱. سیاسی بودن ازدواج‌ها؛</p> <p>۲. ازدواج به درخواست امام علی <small>علیه السلام</small>؛</p> <p>۳. ازدواج بدون رضایت قلبی امام حسن <small>علیه السلام</small>؛</p> <p>۴. انتخاب فرزند خوله به عنوان جانشین امام حسن <small>علیه السلام</small>.</p>
الگو قرار دادن پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	<p>۱. امام حسن <small>علیه السلام</small> دو تن از فرزندان خود را محمد نامید؛</p> <p>۲. امام حسن <small>علیه السلام</small> هیچ یک از فرزندان خود را علی ننامید.</p>

### نتیجه

مادلونگ بر پایه منابع ضعیف نتیجه گرفته است که شیوه و عملکرد امام حسن علیه السلام با روش پدر متفاوت بوده است؛ وی با اصل قرار دادن این موضوع، دیگر مسائل را نیز بر اساس همین دیدگاه تفسیر کرده است. این نکته زمانی بیشتر آشکار می‌شود که مادلونگ به بحث وفات امام علی علیه السلام و جانشینی امام حسن علیه السلام می‌پردازد. وی پس از بیان خطبه امام حسن علیه السلام که سراسر دفاع از حقانیت پدر و حمایت از ایشان است، این اظهار وفاداری را موقتی می‌داند که برای مدتی اختلاف نظری را که بین پدر و پسر بود پنهان نگه داشت. نکته اینجاست که اگر واقعا امام تا این حد با شیوه و عملکرد پدر مخالف بوده و همواره آن را مطرح می‌کرده است، چرا باید در خطبه‌ای که پس از وفات ایشان خوانده، نظراتی را ابراز دارد که مخالف دیدگاه واقعی او است؟

وی حتی در جایی دیگر مطرح می‌کند که بعد از این که امام حسن علیه السلام جانشین پدرش شد، این بدگمانی وجود داشت که وی ممکن است تسلیم معاویه شود و نقشه‌های جنگی پدرش را دنبال نکند. در حالی که همان گونه که در منابع شیعی و سنی هم آمده است، امام بنا بر مسائلی مجبور به صلح شد و از ابتدا به دنبال صلح با معاویه نبود. در نتیجه مادلونگ متأثر از منابع ضعیف و تحت تأثیر دیدگاه اهل سنت، صلح جو بودن امام را معیاری برای خود قرار داده و بیشتر ابعاد و وقایع زندگی سیاسی امام حسن علیه السلام را بر اساس آن ارزیابی کرده است.

نکته مهمی که مادلونگ از آن غفلت کرده این است که در زمان منصور عباسی به واسطه قیام‌های نوادگان امام حسن علیه السلام، حیات سیاسی خاندان عباسی با خطر جدی مواجهه شد؛ منصور در واکنش به این قیام‌ها، در سخنرانی معروف خود سعی کرد تا با بیان مسائلی چون واگذاری حق خلافت توسط امام حسن علیه السلام به معاویه و مطرح کردن مباحثی در باب ازدواج‌ها و طلاق‌های متعدد ایشان، مشروعیت قیام‌های کسانی چون محمد نفس زکیه و برادرانش را زیر سؤال ببرد؛ که البته به گمان منابع، منصور بود که نخستین بار این مسائل را مطرح کرد. سرانجام چنین رویکردی در منابع ضعیف، منجر به شکل‌گیری چنین تصویری از امام در آثار بعدی شد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شرح و ترجمه امیر خانبلوکی، قم: انتشارات تهذیب، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۹۵.
2. Islamic Studies.
3. Orientalism.
۴. الویری، محسن، مطالعات اسلامی در غرب، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۲۰.
۵. اسعدی، مرتضی، مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۲۵.
6. Kohlberg, Etan, «Western Studies of Shia Islam», Martin Kramer, Shiism, Resistance and Revolution, West View Press, London: Mansell, 1987, p 31.
7. Lalani, Arzina, *Early Shii Thought*, New York: Tauris and COLTD, 2000, p 1.
8. Kohlberg, «Western Studies of Shia Islam», Ibid, p 31.
۹. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، تهران: مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۹.
10. Lalani, *Ibid*, p 1.
11. Kohlberg, Etan, «Early Shiism in History and Research», Etan Kohlberg, Shiism, Burlington: Ashgate Variorum, 2003, Volume 33, p xxii.
۱۲. مینوی، مجتبی، «اسلام از دریچه چشم مسیحیان»، تاریخ و فرهنگ، مجموعه مقالات، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۱۰۷.
۱۳. تقی‌زاده داوری، محمد، تصویر امامان شیعه در دایرة المعارف اسلام، قم: انتشارات مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵.
۱۴. ———، تصویر شیعه در دایرة المعارف امریکانا، تهران: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۹.
۱۵. الحسنی، هاشم معروف، زندگی دوازده امام. ترجمه محمد درخشنده، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، ج ۱.
۱۶. صبحی، احمد محمود، نظریة الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، قاهره: دار المعارف، ۱۳۴۸ق.
۱۷. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ترجمه احمد نمایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸، ص ۹.

۱۸. همان، ص ۱۰-۱۱.

19. Weil, Gustav, *a History of Islamic People*, Translated by KhudaBukhsh, M.A.B.L, Delhi: Idarahi-I, 1983, p 89; Muir, Sir William, K.C.S.I, *the Caliphate, Rise, Decline and Fall*, Edited by T.H.weir.B.D, M.R.A.S, Edinburgh: John Grant, 1915, p 290.

20. Brocklman, Carl, *History of Islamic People*, London: Routledge and Kegan Paul, LTD, 1956, p 71.

۲۱. خوش‌گذران خواندن امام به علت روایاتی است که در منابع درباره مطلق دانستن امام علیه السلام مطرح شده است و بر دیدگاه‌های اسلام‌شناسان غربی بسیار اثر گذاشته است. این روایات در ادامه مقاله به اختصار نقد شده است.

22. Saunders, John Joseph, *a History of Medieval Islam*, London: Rutledge and Kegan Paul Lt, 1972, p 67; Sykes, Percy, *History of Persia*, London: Macmillan and co, 1925, Vol I, p 538.

23. Sykes, *Ibid*, Vol I, p 538.

24. Hollister, John Norman, *the Shia of India*, London: Luzac and co, 1979, p 58.

25. Kremer, Von, *the Orient under the Caliphs*, Translated by S. KhudaBukhsh, Delhi: Idarah, 1920, p 22.

26. Dozy, Reinhart, *Spanish Islam*, Translated with Francis Griffin Stokes, London: Frank Cass, 1913, p 39.

۲۷. لامنس، هنری، «حسن بن علی»، *دایرة المعارف الاسلامیة*، ترجمه به عربی احمد الشنتناوی، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۲ق، ص ۴۰۱.

28. Madelung, Wilferd, *the Succession to Muhammad*, (a Study of Early Caliphate), New York: University of Cambridge, 1997, p 312.

۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۳.

30. Madelung, *the Succession to Muhammad*, *Ibid*, p 312.

۳۱. مسعودی، مروج الذهب، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۴۵.

32. Madelung, *the Succession to Muhammad*, *Ibid*, p 312.

33. *Ibid*, p 313.

۳۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف بقاعی، بی‌جا: ذوی القربی، ۱۴۲۹ق، ج ۴،

ص ۳۴.

٣٥. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، ١٩٦٢م، ج ١٦، ص ٢٤-٢٥.
٣٦. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، قم: مؤسسه دار الکتب للطباعة و النشر، بی تا، ص ٣٣؛ بلاذری، جمل انساب الاشراف، تصحیح سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ١٤١٧ق، ج ٣، ص ٢٧٨.
٣٧. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ٣٣.
٣٨. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ١٦، ص ٣٨-٣٩.
٣٩. بلاذری، پیشین، ج ٣، ص ٢٨٢-٢٨٣.
٤٠. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، اول، قاهره، ١٩٦٠م، ص ٢١٧.
٤١. بلاذری، پیشین، ج ٣، ص ٢٨٣.
٤٢. همان، ص ٢٨٥.
43. Muir, *the Caliphate, Rise, Decline and Fall*, Ibid, p 290.
٤٤. شیخ مفید، پیشین، ج ٢، ص ٤٠٣.
45. Madlung, *the Succession to Muhammad*, Ibid, p 312.
46. Wellhausen, J, *Arab Kingdom and Its Fall*, Translated by Margaret Graham Weir, M.A: University of Calcutta, 1927, p 105; Vaglieri, Veccia, «*Hassan ibn Ali ibn Abitalib*», Edited by B. Lewis, *Encyclopedia of Islam*, London: 1986, Vol III, p 241.
٤٧. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، مؤسسه و نشر عزالدین، ١٤٠٧ق، ج ٣، ص ٨١؛ کوفی، ابن اعثم، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء، ١٤١١ق، ص ٢٨٦.
٤٨. ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، ١٣٨٥، ج ٥، ص ٢٠١٩.
49. Wellhausen, *Ibid*, p 107-110.
50. *Ibid*, p 110.
51. *Ibid*, p 109.

۵۲. منقری، نصر بن مزاحم، پیکار صفین، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، مترجم پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۷.

۵۳. همان، ص ۲۸۱.

۵۴. شریف قرشی، باقر، زندگانی امام حسن علیه السلام، ترجمه فخرالدین حجازی، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰.

55. Madelung, *the Succession to Muhammad*, Ibid, p 312.

56. Madelung, Wilferd, «*Hasan ibn Ali*», Ehsan Yarshater, *Encyclopedia Iranica*, New York: Encyclopedia Islamica Foundation, 1985, vol XII, p 27.

57. Madelung, *the Succession to Muhammad*, Ibid, pp 311-312.

58. *Ibid*, p 312.

۵۹. منقری، پیشین، ص ۴۰۴.

۶۰. همان، ص ۱۵۹.

۶۱. همان، ص ۳۴۰.

62. Madelung, «*Hasan ibn Ali*», Ibid, p 27.

۶۳. دینوری، پیشین، ص ۱۴۴.

۶۴. همان.

۶۵. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۵۶۰؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۹.

66. *Annals Early Caliphate*.

67. Muir, K.C.S.I, *Annals Early Caliphate*, from original sources, London: Smith, Elder & co. p 418.

۶۸. لامنس، پیشین، ص ۴۰۱.

69. Sykes, *Ibid*, Vol I, p 538; Donaldson, Dwight, *the Shiite Religion*, London: Luzac, 1933, p 74; Vaglieri, *Ibid*, Vol III, p 242.

70. Madelung, *the Succession to Muhammad*, Ibid, p 330.

71. *Ibid*, p 385.

72. *Ibid*, p 382.

73. *Ibid*, p 385.

74. *Ibid*, p 387.

75. *Ibid*.

76. *Ibid*.

77. Madelung, «*Hasan ibn Ali*», Ibid, p 28.

۷۸. امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعه*، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۶۷.

79. Ibid, p 28.

۸۰. قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۲۱.

۸۱. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۳.